

# طنز اجتماعی صائب

هاشم باقرزاده  
کارشناس ارشد ادبیات فارسی

کلیدواژه‌ها

طنز، انتقاد، نقد انحراف اجتماعی، اعتراض، جامعه‌شناسی ادبیات، اجتماع عصر صفوی، صائب.

چکیده

نقد و انتقاد معضلات مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و... به ویژه اگر در پدیده هنر ادبیات جلوه کند، بسیار سودمند و تأثیرگذار خواهد بود. طنز، از مقوله‌هایی است که می‌تواند شاعر و یا نویسنده را در رسیدن به هدف بزرگ اصلاح معایب، یاری دهد. عموماً یک روی دیگر سکه طنز؛ انتقاد، محکوم کردن وجدان انسان‌ها، تمسخر آنچه نباید باشد، و تحسّر نسبت به آنچه در آرزوی آنیم و بزرگ‌نمایی زشتی‌ها و پلیدی‌ها است. هنرمندی می‌تواند هرچه بهتر این مسائل را بشکافد، و برای تزکیه و تربیت به دیگران نشان دهد که از اندیشه و تفکّر فراتر از انسان‌های معمولی برخوردار باشد. صائب از شاعران برجسته عصر صفوی است که نسبت به مسائل اجتماعی و فرهنگی زمان خودش بی‌تفاوت نبوده، و با طنز و تعریض، به سرزنش و نکوهش نابسامانی‌ها و ناملایمات پرداخته است. در این مقاله، به بخشی از مسائل اجتماعی عصر صفوی و فرهنگ مردم آن از دیدگاه طنزآمیز صائب اشاره می‌شود.

زندگی‌نامه صائب

میرزا محمدعلی صائب، فرزند میرزا عبدالرحیم بازرگان معتبر تبریز، برجسته‌ترین شاعر عصر صفوی در قرن یازدهم هجری است که سبک هندی یا اصفهانی را به کمال رساند.



«زادسالش به درستی دانسته نیست؛ ولی چنان‌که در *قصص الخاقانی* آمده است، صائب به سال ۱۰۷۶ق به شصت سالگی رسیده بود»<sup>۱</sup>. پس باید تولدش پیرامون سال ۱۰۱۰ق بوده باشد؛ اما در این‌که در تبریز متولد شده، جای شکی نیست چنان‌که خود اشاره می‌کند:

صائب از خاک پاک تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز  
(غ ۴۸۲)

در سال ۱۰۱۲ق خانواده‌اش با هزار خانوار دیگر به فرمان شاه عباس از تبریز به اصفهان کوچ کردند، و در محله عباس‌آباد سکنی گزیدند. صائب در اصفهان پرورش یافت، و بنابر شیوه زمان، آنچه را از دانش‌های ادبی و عقلی و نقلی که بایسته فرهیختگان زمان بود، نزد استادان این شهر و خطاطی را از عم خود شمس‌الدین تبریزی معروف به «شیرین‌قلم» آموخت، و در همین روزگار جوانی، به مکه و مشهد سفر کرد. صائب خود می‌گوید:

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب  
عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم  
(غ ۵۶۳۹)

در عصر صفوی، هندوستان برای ایرانیان جاذبه‌ای خاص داشت. امپراتوران گورکانی هند و سلاطین محلی دکن، توجه ویژه‌ای به ادبا، فضلا و هنرمندان ایرانی داشتند. صائب نیز در سال ۱۰۳۴ق راهی سفر هند شد، و چند سال با ظفرخان احسن در کابل به سربرد. صائب در سال ۱۰۴۲ق همراه پدر خود - که به قصد دیدار او به هند آمده بود -، به ایران بازگشت، و در اصفهان



**صائب از  
شعرهای فراوان  
خویش  
دفترهایی مانند  
مرآة الجمال،  
آرایش نگار،  
می‌خانه و  
واجب‌الحفظ  
فراهم آورد**

مقیم شد.

تاریخ فوت صائب - همچون تاریخ ولادتش - مجهول است. محمد قهرمان، سال وفات او را ۱۰۸۷ق حدس زده است. ایشان قطعه زیر را که به خط صائب، در نسخه نویافته‌ای آمده است، و ماده تاریخ ۱۰۸۶ق را نشان می‌دهد، دلیلی می‌داند بر این‌که صائب تا این سال، در قید حیات بوده است. بعضی حکیم رکنا مسیح کاشی و حکیم شفایی اصفهانی را استاد صائب دانسته‌اند؛ ولی صائب به این موضوع اشاره‌ای نکرده است، می‌توان در این مورد، گفتار خود او را پذیرفت که فرموده است:

تستیع سخن کس نکرده‌ام هرگز  
کسی نکرده به من فن شعر را تلقین  
به زور فکر به این طرز دست یافته‌ام

صدف ز آبله دست یافت دُر ثمین  
(ص ۳۶۲۹)

### آثار صائب

مایه شهرت صائب، غزل‌سرایی او است که حاوی مضمون‌های عرفانی، حکمی، اخلاقی و عاشقانه است. صائب از شعرهای فراوان خویش دفترهایی مانند *مرآة الجمال* (مجموعه بیت‌هایی در وصف پیکر معشوق)، *آرایش نگار* (بیت‌هایی حاوی مضمون‌هایی از آینه و شانه)، *می‌خانه* (بیت‌هایی در وصف می و می‌خانه) و *واجب‌الحفظ* (برگزیده مطلع‌هایی از غزل‌هایش) فراهم آورد.

هم‌چنین از وی بیاضی از اشعار منتخب

۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۲۷۲.

گذشتگان (از شش صد و نود و یک شاعر ادوار مختلف) در دست است. «از کارهای بزرگ میرزا [صائب] در فن سخن، یکی این است که کلام قدما و متأخرین را انتخاب کرده، بیاضی مرتب ساخته است که آن، دلیل راه اهل سخن می‌باشد؛ چه، نظر به مهارت و استادی و نیز سلامتی ذوق، اشعار بلند و نادری در این‌جا انتخاب شده‌اند. در میان شعرای عرب، ابوتمام از شعرای معتبر گذشته است که با متنبی او را هم‌پایه می‌دانند. او مجموعه‌ای انتخاب کرده است که به نام حماسه، مشهور و روح فن ادب است. اهل فن می‌نویسند: کمال شاعری ابوتمام را آن قدری که از این طرز انتخاب می‌توان معلوم داشت، از خود دیوان او بدان مثابه، معلوم نمی‌شود. انتخاب میرزا صائب هم همین حکم را دارد. اشعاری که از هر شاعری انتخاب کرده، آن اشعار، چکیده تمام دیوان آن شاعر می‌باشد»<sup>۱</sup>.

این بیاض، نشان دهنده ارتباط عمیق صائب با ادبیات غنی پارسی و انس و هم‌نشینی با دیوان شعرای گذشته و هم‌عصر خود است. وی اگرچه تحت تأثیر شاعران پیش از خود بوده است:

از آتشین دمان فغانی کن اقتدا

صائب اگر تتبع دیوان کس کنی

(غ ۶۹۵۱)

زمزمه فکر من وجد سماع آورد

تا غزل مولوی است، سرخط افکار من

(غ ۶۴۶۱)

به فکر صائب از آن می‌کنند رغبت خلق

که یاد می‌دهد از طرز حافظ شیراز

(غ ۴۷۶۲)

ولی با درک عمیق از سنت و نوآوری و با نازک‌خیالی و معنی‌آفرینی، خلق تصاویر شاعرانه، استفاده هنرمندانه از صنعت‌ها و آرایه‌های ادبی و هم‌چنین کاربرد کنایه‌ها و اصطلاحات عامیانه و محاوره‌ای، به همراهی استعداد و قریحه شگرف خود توانست سبک خاص و شیوه و طرزی نو بیافریند:

میان اهل سخن امتیاز من صائب

همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام

(غ ۵۷۱۸)

صائب علاوه بر مفاهیم اخلاقی، حکمی

و عرفانی، با دید وسیع اجتماعی، انتقادی و

جامعه‌شناسی خود در اشعارش از طنز

استفاده کرده است، به گونه‌ای که اگرچه وی

طنزپرداز به معنای اخص کلمه نیست؛ ولی

با ظرافت‌های زیبایی، نکته‌سنجی‌های

دقیق، مضمون‌آفرینی‌های زیبا و

شگردهای انتقادی، مضامینی طنزآمیز به

شعر خود بخشیده است. در این مقاله به

بخشی از طنز صائب که در آن، از مردم

روزگار، فلک و چرخ کج‌مدار انتقاد کرده

است، اشاره می‌شود.



یکی از

ویژگی‌های مهم

عصر صفوی،

وارد شدن

ادبیات در میان

کوچه و بازار، و

توجه شاعران

به فرهنگ مردم

است

### نقد اجتماعی

اگر ادبیات را آینه اجتماع بدانیم،

مطالعه آثار ادبی، ما را بر چند و چون

مشکلات اجتماعی مردم و جوامع، واقف

خواهد ساخت. جامعه‌شناسی ادبیات نیز

رسالت مطالعه این ابعاد اجتماعی را بر

۱. شبلی نعمانی، شعرالمجم، ص ۱۶۸.

عهده دارد. یکی از ویژگی‌های مهم عصر صفوی، وارد شدن ادبیات در میان کوچه و بازار، و توجه شاعران به فرهنگ مردم است. یکی از وظایف پدیده‌های هنری - که ادبیات، شکلی از آن است -، انعکاس شرایط اجتماعی و بازتاب واقعیت‌های عینی زندگی در جامعه به شمار می‌رود. صائب نیز که با جامعه عصر خود بیگانه نیست، به خوبی از عهده این وظیفه حساس برآمده است، به گونه‌ای که زشتی‌ها و معایب جامعه، با طنزی ظریف همراه با انتقاداتی که غالباً دردناک و نیشدار است، در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارد. صائب در این‌گونه اشعار، قصد اصلاح و تنبیه داشته، و خشم و اعتراض او از سر کینه و دشمنی و نفرت‌های شدید نبوده است.



## طنز صائب

نسبت به مردم جامعه، طنز تلخ و گزنده، و از قاه قاه و خنده‌های شادمانه به دور است، و در واقع، تبسمی گریه‌آور بر لبان می‌نشانند

طنزهای واقعی، اصلاح‌گرانه و در عین حال، زیرکانه صائب به شمار می‌آید که از نظر جامعه‌شناسی نیز اهمیت فراوانی دارد. صائب، شاعری مردمی است او در زمان خود، مورد احترام بوده است، با مردم، نشست و برخاست داشته، و همراه با آنان زندگی کرده است؛ نه این‌که مردم‌گریز باشد، و بخواهد از آن‌ها بگوید، و همین لطف سخن او است؛ چراکه او آن‌چه را می‌بیند می‌سراید؛ نه آن‌چه از دیگران شنیده است را. وی کاملاً با اوضاع عصر خود آشنا است. وی پلیدی‌ها را می‌بیند، متحیر و ناراحت می‌شود، تاب نمی‌آورد، انتقاد می‌کند، و با هنر شاعری‌اش و با شگرد طنز و تعریض، آن‌چه نباید باشد را گوش‌زد می‌کند.

طنز صائب نسبت به مردم جامعه، طنز تلخ و گزنده، و از قاه قاه و خنده‌های شادمانه به دور است، و در واقع، تبسمی گریه‌آور بر لبان می‌نشانند. «مبنای طنز بر شوخی و خنده است؛ اما این، خنده شوخی و شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زنده و نیش‌دار که با ایجاد ترس و بیم، خطاکاران را به خطای خود متوجه می‌سازد، و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است برطرف می‌کند، و به عبارت دیگر، اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می‌کند، و هدف آن، اصلاح و تزکیه است، نه ذم و قدح و مردم‌آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دل‌سوزی است،

صائب وقتی از آداب و رسوم و ویژگی‌های روحی مردم جامعه سخن می‌گوید، قصدش توهین و اهانت نیست؛ بلکه از افراط و تفریط‌ها در مسائل فرهنگی و اجتماعی می‌نالند. صائب هیچ‌گاه به ظاهر و ویژگی‌های جسمی مردم کاری ندارد، آن‌چه او را متحیر و مات می‌کند، ویژگی‌های روانی‌ای همچون حرص، غرور، جهل و ناپاوری است. او قصد تخریب شخصیت مردم جامعه را ندارد؛ بلکه با کلام و زبانی پاک، یکی از وظایفش را بیدار کردن و به خود آوردن مردم می‌داند. او برای اینک بتواند مقصود خود را هرچه بهتر بیان کند، با دیدی طنزآمیز به موضوع نگاه می‌کند، چنان‌که پرداختن به ویژگی‌های مردم جامعه، از بهترین

ناراحت می‌کند؛ اما ممنون می‌سازد، و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامی‌دارد. در مقام تشبیه می‌توان گفت: قلم طنزنویس، کارد جراحی است نه چاقوی آدم‌کشی، با همه تیزی و برندگی‌اش، جان‌کاه و مودی و کشنده نیست؛ بلکه آرام‌بخش و سلامت‌آور است، زخم‌های نهانی را می‌شکافد و می‌برد، و چرک و ریم و پلیدی‌ها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد. گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف، زائیده نقص‌ها و اشتباهات کوچک و بی‌اهمیت است، و زمانی تلخ و زهر آگین و ناشی از عیوب و مفاسد و گمراهی‌هایی که مقام اخلاقی طبیعت بشریت را تنزل می‌دهند. پس هرچه مخالفت نویسنده و بغض و کینه او نسبت به حوادث زندگی، شدیدتر و قوی‌تر باشد، به همان نسبت، طنز، کاری‌تر و دردناک‌تر می‌شود، و از شوخی و خنده ساده و سبک، به مرتبه اعلای آن که همان طنز واقعی باشد، نزدیک می‌گردد!

در مجموع، صائب با طنز خود می‌خواهد خواننده یا شنونده را به خود جلب کند، زشتی‌ها را یکی یکی به او نشان دهد، و نقاط ضعف را به او یادآوری کند تا از وضع موجود خسته شود، و آن‌گاه شوق کمال و خودجویی و آگاهی را در او برانگیزد، و اندیشه یک زندگی روشن و انسانی را جانشین رذالت و پستی همه مظاهر اهریمنی و جاهلانه کند.

طنز صائب نسبت به مردم جامعه، با

همین هدف شکل گرفته است. طنزهای صائب در این زمینه را می‌توان این‌گونه طبقه‌بندی کرد:

۱. طنز و انتقاد نسبت به عادات‌ها و مرام‌های ناپسند.

یکی از عادات‌های ناپسند مردم این است که چشم دیدن شادی‌های دیگران را ندارند، و اگر کسی به نان و نوایی برسد، با حیرت و بدبینی و گاهی حسادت به او نگاه می‌کنند:

چو ماه عید به انگشت می‌نماینش

اگر به خنده لبی در جهان گشاده شود

(غ ۳۹۸۳)

سطحی‌نگری و ندید بدید بودن و توجه

به مسائل بی‌اساس که جزیی از وجود مردم

شده، از چشم تیزبین صائب مخفی نمانده

است؛ ابیات زیر از این ویژگی‌ها حکایت

می‌کند:

می‌نمایند به انگشت چون ماه عیدش

قسمت هرکه ز گردون لب نان می‌گردد

(غ ۳۲۸۶)

انگشت نما بود ز نادیدگی خلق

هرکس چو مه نولب نانی ز جهان داشت

(غ ۲۱۹۷)

گر به دست افتد چو ماه نولب نانی مرا

خلق از انگشت اشارت تیربارانم کنند

(غ ۲۵۹۸)

مردم عصر صائب با شورچشمی خود،

بی‌برکتی می‌آورند؛ علاوه بر این، آن‌قدر

گرسنه و چشم‌حریص‌اند که شب قدر، خود

را در ماه مبارک رمضان مخفی کرده است تا



در مقام تشبیه

می‌توان گفت:

قلم طنزنویس،

کارد جراحی

است نه چاقوی

آدم‌کشی

از شرّ آن‌ها در امان بماند:

برکت می‌رود از هرچه به آن چشم رسید

زینهار از نظر خلق نمان کن خود را

می‌خوردند به نظر، گرسنه‌چشمان جهان

چون شب قدر نمان در رمضان کن خود را

(غ ۵۰۴)

اگر کسی فقط دو هفته از عمرش را هم

به خوشی سپری کند، از چشم شور مردم

جاهل در امان نیست، مانند ماه شب

چهارده (دو هفته) که پس از مدّتی هلالی،

نحیف و نزار می‌شود:

به چشم شور کنندش چو ماه دنبه گداز

دو هفته هرکه ز ایام می‌شود فربه

(غ ۶۶۲۱)

حتّی کسی که با گدایی چیزی به دست

می‌آورد، مانند هلال ماه که با گدایی نور

خورشید، کامل می‌شود، از دست مردم

کوتاه‌بین، آسایش ندارد:

می‌خورندش مردم کوتاه‌بین آخر به چشم

هرکه چون مه فربه از نور گدایی می‌شود

(غ ۲۷۳۳)

صائب به هرکس بیماری و مشکل خود

را می‌گوید، خود را به نشنیدن و نفهمی

می‌زند:

سنگین کند ز گوش گران، بار درد من

صائب به هرکه درد خود اظهار می‌کنم

(غ ۵۸۴۲)

از آن بیماری من می‌شود هر روز سنگین‌تر

که گیرد گوش خود با هرکه درد خویش می‌گویم

(غ ۵۶۱۵)

در روز نیازمندی، از لطف و هم‌دلی

دوستان خبری نیست:

معیار دوستان دغل روز حاجت است

قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب

(غ ۹۲۰)

مردم روزگار فقط به فکر خویش‌اند:

هرکه را دیدیم در عالم گرفتار خود است

کار حق بر طاق نسیان مانده در کار خود است

کیست از دوش کسی باری تواند بر گرفت

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

(غ ۹۶۵)

از دیگر عادت‌های ناپسند، فضولی و

دخالت در کار دیگران است:

از سفر با خود رهاوردی که آرد میهمان

بهرتر از ترک فضولی نیست صاحب‌خانه را

(غ ۲۲۵)

۲. انتقاد از فرهنگ و آداب و رسوم

افراطی و نادرست:

یکی از آداب و رسوم عصر صفوی که

ریشه در فرهنگ مردم دارد، دید و

بازدیدهای عید و احوال‌پرسی‌های رسمی

و تعارف‌های معمول بوده است. «ایرانیان

عادت دارند که در تمام عیدهای رسمی، به

دید و بازدید یکدیگر بروند، و عید را به

یکدیگر تبریک می‌گویند. بزرگ‌تران در

خانه می‌مانند تا منتظر دیدار کسانی شوند

که از آن‌ها کوچک‌ترند، و سپس سوار

می‌شونداسب تا برای بازدید به خانه آن‌ها

بروند، درباریان این دیدارها را در همه

سال ادامه می‌دهند، و به خانه بزرگان

والامقام می‌روند، و آن قدر در ایوان یا

تالار می‌مانند تا آن‌ها از اندرونی که

جایگاه زنان آن‌ها است بیرون آیند؛ وقتی



**اگر کسی فقط دو هفته از عمرش را هم به خوشی سپری کند، از چشم شور مردم جاهل در امان نیست**

این بزرگان به تالار داخل می‌شوند، برای سلام به گروهی که منتظرند، دست بر شکم می‌گذارند، و کرنشی می‌کنند. پس از تعارفاتی چند، در ملازمت کسانی که به دیدار آمده‌اند، سوار اسب می‌شوند و آن‌ها را تا خانه شاه، همراهی می‌کنند، تا به مساعدت و لطف آن‌ها، مورد مرحمت شاه قرار گیرند»<sup>۱</sup>.

صائب از این‌گونه آداب و رسوم، اظهار ملال و انتقاد می‌کند:

درد بر من ناگوار از پرسش ارباب شد  
تلخ بر من عید را رسم مبارک‌باد کرد  
(غ ۲۳۵۴)

کم بلایی نیست صائب پرسش ارباب رسم  
چشم زخم عید ما دایم مبارک‌باد بود  
(غ ۲۶۱۷)

مردم عصر صائب، انتظار دارند که اگر به عید دیدنی کسی رفتند، آن فرد هم زحمت آنان را حتماً جبران کند.

«ایرانیان در هرگونه شادی و سوگواری و اعیاد رسمی به دقت از یکدیگر دید و بازدید به عمل می‌آورند در این قبیل مواقع بزرگان از کوچکان انتظار بازدید دارند و سپس این‌ها مقابله به مثل می‌کنند»<sup>۲</sup>.

ذهن حساس صائب این مقوله را نیز مورد انتقاد قرار داده است:

مده زحمت به دیدن‌های پی در پی عزیزان را  
که دیدن‌های رسمی نیست جز تکلیف وادیدن  
(غ ۶۲۳۰)

عید و نوروز به مردم چه مبارک می‌بود  
چشم وادیده نمی‌داش گر از پی دیدن  
(غ ۶۲۹۱)

در واقع، صائب با فرهنگ پسندیده دید و بازدید عید، تبریک گفتن سال نو و جویا شدن از احوال دوستان و آشنایان، دشمنی و سرستیز ندارد؛ بلکه گله او از ظاهرسازی و خودشیرینی بعضی از افراد و تعارفات بیش از معمول، در این شرایط است. ایجاد حس هم‌دلی و دوستی و تجدید دیدارها با صدق دل و نیت پاک، یکی از پیام‌ها و اهداف صائب به وسیله این‌گونه انتقادات است. به طوری که غیر از دید و بازدیدهای

رسمی، از چاپلوسی و تملق‌گویی‌های عده‌ای، همراه با تعارف‌های خسته کننده، بیزار است. تعریف‌ها و کرنش و تعظیم‌های بی‌اساس که بعضی با نام تواضع و فروتنی از آن، استفاده‌های نادرست می‌کنند.

«اما آنچه مربوط به آداب معاشرت ایرانیان است؛ وقتی که با اشخاص در مقامی بالاتر از مقام خود مواجه می‌شوند، به شیوه خود، دو زانو در برابر او می‌نشینند. هرکس بنابر شخصیت خود جایگاهی دارد، و تعارف بسیار می‌کنند، و آن را در زبان خود تواضع می‌نامند، و روش سلام دادن آن‌ها به طور کلی با سلام ما متفاوت است؛ زیرا هرگز کلاه از سر بر نمی‌دارند، تنها با حرکت سر، کرنشی می‌کنند، و به جای تعظیم معمولی، دست راست را روی سینه، بالای شکم قرار می‌دهند»<sup>۳</sup>.

گویا با توجه به همین تعارف‌ها و تواضع‌های دروغین است که صائب

دورغور چون به‌نهایت رسیده است  
صائب نیز چون در گران سعور باس  
اهمیت نه‌چون آنچه به‌شماره  
سبا بهمن‌المان پینت‌ب‌له

**مردم عصر**

**صائب، انتظار**

**دارند که اگر به**

**عید دیدنی کسی**

**رفتند، آن فرد**

**هم زحمت آنان**

**را حتماً جبران**

**کند**

۱. تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ص ۲۸۷.

۲. شاردن، ژان، سیاحت‌نامه، ص ۱۵۷.

۳. تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ص ۲۹۸.

می‌سراید:

صائب تو نیز چون دگران بی‌شعور باش

(غ ۵۰۴۱)

مسأله‌ای که بی‌ارتباط با حماقت مردم

عصر صفوی نیست، زودباوری و داشتن

اعتقادات سست مذهبی در جهت

سیاست‌زدگی جامعه عصر صفوی است.

مردم، شاهان صفوی را معصوم، و از هر

گناهی بری می‌دانستند، و از آن‌ها بدون

چون و چرا اطاعت محض می‌کردند.

شاهانی که کوچک‌ترین گناهشان

شراب‌نوشی‌های افراطی بود. مردم،

جنايات ظالمانه شاه را مجازات‌های

عادلانه به حساب می‌آوردند، و شاه را تا حدّ

خدایی می‌پرستیدند.

«شاه عباس دوم - مانند سلفش - شراب

را دوست می‌داشت، و گاهی در نوشیدن آن

زیاده‌روی می‌کرد، و نیز اعمالی انجام

می‌داد که در نظر ما ظالمانه جلوه می‌نماید؛

اما خود ایرانیان آن‌ها را مجازاتی عادلانه

به جرم سرپیچی از فرمان شاه تلقی

می‌کنند؛ زیرا باید توجه داشت که ایرانیان

به دستورهای شاه، بیش از دستورهای

شریعت احترام می‌گذارند؛ مثلاً

شراب‌خواری در دین نهی شده است، و

حال آن‌که اغلب مردم شراب می‌نوشند؛ اما

وقتی که شاه با دستور صریح، نوشیدن آن

را منع کند، هیچ یک از رعایایش جرأت

ندارند که از این فرمان سر پیچد، حتی یک

اصل دینی دارند که از فرمان شاه باید مانند

فرمان خداوند اطاعت کرد. وقتی که ایرانی،

قول کاری داده، و به سر شاه قسم خورده

از تواضع‌های رسمی می‌کنندت سنگسار

تا می‌سُر می‌شود از خانه بیرون پا منه

(غ ۶۵۹۷)

صائب توجه ظاهری و چاپلوسانه مردم

از تغافل و خود را به بی‌خبری زدن بدتر

می‌داند:

درد ما را پرسش رسمی زیادت می‌کند

التفات عام، بسیار از تغافل بدتر است

(غ ۹۷۰)

۳. ویژگی‌های روحی و اخلاقی:

صائب از ویژگی‌های روحی و اخلاقی

مردم؛ از جمله کودنی و ابله‌ی آن‌ها انتقاد

کرده است:

مردم، جنايات بردار کلاه نمدی از سر بی‌مغز

کاین خوان تهی حاجت سربوش ندارد

(غ ۴۳۵۷)

در مردم بی‌مغز سرایت نکند حرف

رنگین باده گلرنگ کدو را

(غ ۸۱۵)

یکی از ویژگی‌های این مردم، زبان

نفهمی و در عین حال، ادّعای شعور و

دانایی است:

بود برنا رسایی‌های مردم حجّت ناطق

که طوطی حرف‌های سهل را صدبار می‌گوید

(غ ۳۲۴۴)

کلام هیچ مدانان به مردم همه دان

هزار پله گران‌تر ز کوه الوند است

(غ ۱۶۷۰)

صائب، مصلحت را در این می‌بیند که

هم‌رنگ جماعت شود:



مردم، جنايات  
ظالمانه شاه را  
مجازات‌های

عادلانه به

حساب

می‌آورند، و شاه

را تا حدّ خدایی

می‌پرستیدند



باشد، آن کار، بی‌کم و کاست و به فوریت، صورت خواهد گرفت»<sup>۱</sup>.

باید علت زودباوری و سست‌اعتقادی مردم را در سیاست خاص فرمانروایان صفوی جست؛ به طوری که از همان ابتدا، مبنای ایجاد یک حکومت به ظاهر دینی و مذهبی را گذاشتند، مذهب شیعه را رسمی کردند و خود را از نسل امامان و اولاد پیغمبر به حساب آوردند. شاهان صفوی، آن‌چنان در فکر و باور مردم جای گرفتند که به مرتبه معصومیت و حتی خدایی نایل شدند.

«ایرانیان به قدری به معصوم بودن شاه معتقدند و برای پذیرفتن این اعتقاد، آمادگی دارند و اصرار می‌ورزند که فرامین شاه را در حکم احکام آسمانی می‌دانند، و آن را مثل وحی مُنزل می‌پذیرند. به همین جهت، کسی که مورد خشم و غضب شاه قرار می‌گیرد، هر قدر بی‌گناه باشد، مردم او را به چشم یک جنایت‌کار بزرگ می‌نگرند، و او را رسوا و ننگین می‌دانند، و معتقدند برانگیختن خشم و غضب شاه، خود بزرگ‌ترین جنایات است، و به همین مناسبت، کسی که خشم شاه را بر می‌انگیزد، خائن و نمک به حرام شمرده می‌شود، و او را محکوم به مرگ می‌دانند. مردم نمی‌توانند باور و قبول کنند که شاه ممکن است کسی را بدون دلیل محکوم نماید، و بر او غضب کند»<sup>۲</sup>.

مردم عصر صفوی که به شاه، مقام معصومیت می‌دهند؛ بعید نیست که به گوساله‌ای، مرتبه خدایی بدهند:

بر اجتماع خلق مکن تکیه کز غرور

گوساله را خدای کند اجتماع خلق

(غ ۵۱۹۵)

همین مردم‌اند که با اعتقادات پوچ خود،  
آبروی دین و دیانت را برده‌اند:

ضعیف گشته چنان دین به عهد ما صائب

که نفس کافر ز اسلام می‌شود فربه

(غ ۶۶۲۱)

از مردم به ظاهر آرام و با صفا که آب  
زیرکاه و مگآرند و باطنی پلید دارند، باید  
حذر کرد:

در آب زیرکاه خطر بیشتر بود

از ره مرو به ظاهر صلح و صفای خلق

(غ ۵۱۹۶)

واقعه عاشورا تکرار شده است، در آن  
زمان، یزیدیان آب را بر یاران امام  
حسین علیه السلام بستند، و در این زمانه، انسان‌ها  
مروّت و مردانگی را از دیگران دریغ  
می‌کنند:

آب مروّت از قدح هیچ کس مجوی

خود را حسین و روی زمین کربلا شناس

(غ ۴۸۵۱)

صائب که نسبت به مسائل جامعه،  
حساس و نکته‌سنج است در دو قطعه شعر  
وضعیت مردم جامعه را همچون تابلویی  
نفیس و گران‌بها ترسیم کرده است. در قطعه  
شعر نخست، مردمی را توصیف می‌کند که با  
ساده‌دلی و زودباوری، فریب دستاربندها  
ریایی و دنیاطلب عصر را می‌خورند،  
مردمی که غول ضلالت و گمراهی بر آن‌ها



**یزیدیان آب را بر  
یاران امام  
حسین علیه السلام بستند،  
و در این زمانه،  
انسان‌ها مروّت و  
مردانگی را از  
دیگران دریغ  
می‌کنند**

۱. تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ص ۱۸۱.

۲. سانسون، سفرنامه، ص ۱۶۹.

افسانه عیادت گر تازه می‌شود  
 گاهی اگر به پرسش بیمار می‌روند  
 در زیر پای خویش نیبند از غرور  
 بر برگ گل به پای پر از خار می‌روند  
 در سینه‌شان دهن چو گشاید نهنگ حرص  
 در خون صد سفینه پر بار می‌روند  
 از حرص تنگ چشم که خاکش به چشم باد  
 در کام شیر و در دهن مار می‌روند  
 سر می‌کنند در سر طول امل ز حرص  
 چون عنکبوت در سر این کار می‌روند  
 ز آواز پایشان به درد پرده‌های گوش  
 در سنگلاخ دهر کشف‌وار می‌روند  
 چون پیل مست اگرچه سراپا ته‌ورند  
 از زخم نیش پشه‌ای از کار می‌روند  
 بسته است چشم باطنشان دست روزگار  
 خرچنگ‌وار از آن نه به هنجار می‌روند  
 شیر و پسلنگ ز آدم دژنده بهتر است  
 اوتاد از آن به دامن کهسار می‌روند  
 یک پا به خواب غفلت و یک پای در رکاب  
 چون نقطه پای‌بند و چو پرگار می‌روند  
 آنان که تن به زینت ایام داده‌اند  
 آخر چو طره بر سر دستار می‌روند  
 (ص ۳۶۲۵)

در قطعه شعر دوم، از سست‌اعتقادی و بی‌دینی مردم می‌گوید؛ مردمی که به ظاهر قرآن توجه دارند، و قرآن را به خاطر طلاکوبی و تذهیب آن، و نه به خاطر اعتقاد عمیق به مفاهیم آن بزرگ می‌دارند.

اعتقاد تو به زر بیشتر از اعجاز است

فال مصحف پی تذهیب طلا می‌بینی

(غ ۶۸۵۷)

سوار شده، و آن‌ها را هرچه بیشتر به طرف جهل و نابودی سوق می‌دهد. مردمی که برای به دست آوردن مشک مفت، حاضرند به سرزمین تاتارها سفر کنند، و از حرص و طمع، خود را به خطر بیفکنند. آن‌ها حتی از دانه‌ای ناقابل در دهان مورچه‌ای ضعیف هم نمی‌گذرند، فکر و ذکرشان رسیدن به چیزهایی دنیوی و فانی است. اگر به عیادت بیماری بروند، دمار از روزگار او بر می‌آورند. مردمی که از تکبر و غرور، حاضر نیستند به افراد پایین‌دست‌تر خود حتی نگاهی بیفکنند، آن‌چه بیشتر از همه وجودشان را فراگرفته، زیاده‌خواهی و حرص و آز است، با وجود زبونی و ذلیلی، متهور و گستاخ‌اند، و دست روزگار، چشم باطنشان را بسته است. اوتاد (مردان خدا) از درنده‌خویی این‌ها به کوه و صحرا پناه برده‌اند؛ مردمی که در خواب غفلت‌اند، و تن به زینت ایام داده‌اند:

مردم به زرق طره دستار می‌روند  
 خرمهره‌اند و در پی افسار می‌روند  
 در کوچه‌های شهر، چرا خون نمی‌رود  
 زین‌سان که خلق روی به دیوار می‌روند  
 خلق ظلوم، مرکب غول ضلالت‌اند  
 نبود عجب اگر نه به هنجار می‌روند  
 در سنگ خاره جای کند نقش پایشان  
 از بار حرص بس که گران‌بار می‌روند  
 این بوکشان حرص، عجب آهنین تن‌اند  
 بر بوی مشک مفت به تاتار می‌روند  
 مژگان خوشه از دهن مور می‌کشند  
 از شوق مهره در دهن مار می‌روند



**مردمی که به ظاهر قرآن توجه دارند، و قرآن را به خاطر طلاکوبی و تذهیب آن، و نه به خاطر اعتقاد عمیق به مفاهیم آن بزرگ می‌دارند**

آن‌ها خانهٔ کعبه را به خاطر پارچهٔ ابریشمی گران‌بهایش زیارت می‌کنند، و اگر همین جامهٔ ابریشمی را بر دیر - که مظهري از کفر است - بپوشانند، از همان دیر، پیروی می‌کنند. صائب، جامعه‌ای را توصیف می‌کند که در آن، هنر قدری ندارد، به بی‌هنران (زاغ) بها می‌دهند، و برای اهل هنر (هما) ارزشی قائل نیستند. با این‌که ثروت فراوانی دارند، به خاطر نیم حبهٔ ناقابل، با گدا مجادله می‌کنند. دفتر اعمال خود را بررسی می‌کنند تا اگر طاعت و عبادتی غیر ریایی دارند، قضا کنند تا آن نیز ریایی شود: ز بس که طاعت خلق جهان خدایی نیست

قضا کنند نمازی که آن ریایی نیست  
(غ ۱۸۱۹)

مردمی که حتی از سوزن مسیح نیز نمی‌گذرند، از غرور، قرآن را به زیر پا می‌گذارند، و با کارهای خود، جبریل را که مظهري از عقل است، دیوانه می‌کنند، حرص و طمع در درونشان ریشه دوانده است. مردم سیه‌دل و کورباطنی که نه آبرویی دارند، و نه شرم و حیایی:

حاشا که خلق، کار برای خدا کنند  
تعظیم مصحف از پی مُهر طلا کنند  
این جامهٔ حریر که مخصوص کعبه است

پوشند اگر به دیر به او اقتدا کنند  
شکر به کام زاغ فشانند بی‌دریغ  
در استخوان مضایقه‌ها با هما کنند  
چون ازدها، کلید در گنج گوهرند  
وز بهر نیم حبه، جدل با گدا کنند  
گردند گرد دفتر اعمال خویشان

هر طاعتی که نیست ریایی، قضا کنند

هرجا که بگذرد سخن از سوزن مسیح  
خود را به زور جاذبه، آهن‌ربا کنند  
مصحف به زیر پای گذرانند از غرور  
دستار عقل از سر جبریل واکنند  
دنبال زردرویی حرص اوفتاده‌اند  
چون برگ کاه، پیروی کهربا کنند  
بر هر طرف که روی نهند این سیه‌دلان  
در آبروی ریختهٔ خود شنا کنند

شرم و حیا چو لازمهٔ چشم روشن است  
این کورباطنان ز چه شرم و حیا کنند  
صائب بگیر گوشهٔ عزلت که اهل دل  
این درد را به گوشه‌نشینی دوا کنند  
(غ ۴۲۲۲)

همین ویژگی‌های مردم است که صائب  
را از روز قیامت می‌ترساند که مبادا دوباره  
آن‌ها را ببیند:

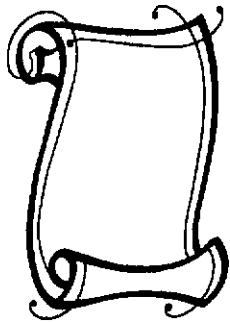
مرا ز روز قیامت غمی که هست این است:  
که روی مردم عالم، دو بار باید دید  
(غ ۴۰۲۴)

دل ز اندیشهٔ فردای قیامت، خون است  
صحت خلق همان به که مثنی نشود  
(غ ۳۶۰۵)  
و یا این بیت:

یک دیدن از برای ندیدن بود ضرور  
هرچند روی مردم عالم ندیدنی است  
(غ ۲۰۰۹)  
در عصر صائب، مردم زنده، حسرت  
مردگان را می‌خورند:

پیش ازین بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق  
می‌خورند افسوس در ایام ما بر ماندگان  
(غ ۵۹۸۵)

آخر زمانه‌ای است که خواص هم از



**دفتر اعمال خود  
را بررسی  
می‌کنند تا اگر  
طاعت و عبادتی  
غیر ریایی  
دارند، قضا کنند  
تا آن نیز ریایی  
شود**

عوام پیروی می‌کنند:  
صائب زمانه‌ای است که خاصان روزگار  
در راه و رسم، پیروی عام می‌کنند  
(غ ۴۲۲۹)

از موارد دیگری که مورد طنز و تعریض  
صائب قرار گرفته، فلک و چرخ گردون  
است که مراد کریمان و هنروران را  
نمی‌دهد، و به جای آن، از دو نان و  
فرومایگان حمایت می‌کند. روزگاری که به  
علم و دانش بهایی نمی‌دهد، و سفله‌نواز و  
دون‌پرور است، به گونه‌ای که در این زمانه،  
پدر به فرزند ناخلف و فرومایه خود، بیشتر  
امیدوار است که به ثروت و مقامی برسد:

شده است سفله‌نواز آن‌چنان فلک که پدر  
امید بیش به فرزند ناخلف دارد  
(غ ۳۷۳۳)

چه گنج‌ها به یمین و یسار داشتی  
صائب به این دلیل که لثیمان و  
فرومایگان در جامعه، جایگاه بهتری دارند،  
و از انسان‌های بزرگوار قدردانی نمی‌شود،  
می‌خواهد از روی مصلحت، چند روزی  
لثیم و پست شود، تا شاید با این‌کار، به  
مرتبه‌ای و مقامی نایل گردد:

فلک مراد کریمان نمی‌دهد صائب  
به مصلحت دو سه روزی مگر لثیم شویم  
(غ ۵۷۸۰)

چراکه اگر کاسه سر صائب بی‌مغز بود، و  
از ابلهی و کودنی بهره‌ای داشت، او هم  
سعادت‌مند می‌شد:

کاسه من هم اگر بی‌مغز می‌بود از ازل  
بهره‌ای از سایه بال هما می‌داشتم  
(غ ۵۳۴۸)

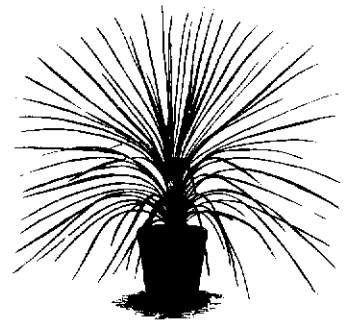
انتظار کام‌روایی و خوشی از فلک  
کج‌مدار و فرومایه داشتن، مانند قرض  
خواستن و وام گرفتن از مردم تازه به دوران

آسمان و فلک، به شیران (مردان واقعی)  
از پهلوی خود، طعمه ناچیزی می‌دهد؛ ولی  
به افراد احمق (گاو) چیز ارزشمندی  
همچون لوزینه:  
به شیران طعمه از پهلوی خود گردون دهد اما  
اگر گاوی دهن را وا کند لوزینه می‌بارد  
(غ ۲۹۰۵)  
در این زمانه، افرادی که دست راست و  
چپ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند،  
دارای ثروت و مکنّت بیشتری هستند:  
ز دست راست ندانستی اگر چپ را  
چپ گنج‌ها به یمین و یسار داشتی  
(غ ۶۸۹۳)

هما با آن عظمت و بزرگی، استخوان  
می‌خورد، و زاغان پست، شکر میل  
می‌کنند:  
آخر مرّوت است که زاغان در این دیار  
شکر خورند و من چو هما استخوان خورم؟  
(غ ۵۸۲۴)

در این زمانه که زاغان شکرشکن شده‌اند  
به استخوان نکند زندگی هما چه کند؟  
(غ ۳۹۴۱)

آسمان هرچه دانش و فهم و شعور  
می‌دهد، به همان اندازه هم رزق و روزی را  
کم می‌کند، واقعاً که حساب‌برس ماهری  
است:  
از دانش آن‌چه داد کم رزق می‌نهد  
چون آسمان درست حسابی ندید کس  
(غ ۴۸۵۵)



**انتظار  
کام‌روایی و  
خوشی از فلک  
کج‌مدار و  
فرومایه داشتن،  
مانند قرض  
خواستن و وام  
گرفتن از مردم  
تازه به دوران  
رسیده است**

رسیده است:

صائب ز فلک کام گرفتن به تملق

از مردم نوکیسه بود وام گرفتن

(غ ۶۴۴۰)

صفا ترش است؛ ولی روزگار، ناف

صفرای صائب را به شیرینی بریده است، و

در مجموع، برعکس مراد صائب، عمل

می‌کند:

ما به چشم مور گندم دیده قانع گشته‌ایم

روزی ما را چرا چرخ ستم‌گر می‌برد

من به لیمویی قناعت کرده‌ام از روزگار

ناف صفرای مرا گردون به شکر می‌برد

(غ ۲۳۳۱)

صائب آن‌چنان از فلک کج‌مدار و

ستم‌گر به تنگ آمده است که می‌خواهد آن

را زیر و زیر کند، به عبارتی چرخ بر هم زند

ار غیر مرادش گردد، ولی این فلک و

روزگار نامرد و پست، ارزش آن را ندارد که

مردی چون صائب با آن در بیفتد:

کار مردان نیست با نامرد گردیدن طرف

ورنه دستم از گریبان فلک کوتاه نیست

(غ ۱۳۰۸)

یکی از دلایل نامردی فلک این است که

از ازل، کافور خورده، و نمی‌تواند به وسیله

امتهات اربعه، مردان واقعی که دست کم، قدر

علم و دانش و هنر را بدانند، به وجود

بیاورد.

چون عقیم از زادن مردان نباشند امتهات؟

آسمان روز نخست از صبحدم، کافور خورد

(غ ۲۳۹۶)

صائب در ابیات زیر، با نوعی

ارسال‌المثل، از فلک و روزگار سفله‌نواز،

انتقاداتی کوبنده کرده است:

فلک با تنگ‌چشمان گوشه چشم دگر دارد

که چون فرزند کور آید شود، چشم گدا روشن

(غ ۶۲۳۶)

کوری فرزند، روشن می‌کند چشم گدا

ناز دونان را سپهر سفله‌پرور می‌کشد

(غ ۲۴۴۶)

فلک همیشه طلب‌کار تنگ‌چشمان است

که روزی زشت ز حق چشم کور می‌جوید

(غ ۴۰۳۸)

در حقیقت، طرح مذمت فلک و روزگار

برای نقد قدر و سیاست، و هم‌چنین طعن و

نکوهش افراد با نفوذ؛ ولی بی‌انصاف و

بی‌دردی است که حتی ذره‌ای برای اهل

علم و فرهنگ، ارزشی قائل نمی‌شوند.

**طنز صائب،**

**ظریف و حساس**

**است؛ چنان‌که**

**شاید در نگاه**

**اول، طنزآمیز**

**بودن اشعار او به**

**چشم نیاید**

همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم، طنز

صائب، ظریف و حساس است؛ چنان‌که

شاید در نگاه اول، طنزآمیز بودن اشعار او به

چشم نیاید؛ ولی ناهنجاری‌های اخلاقی و

اجتماعی مردم و بی‌عدالتی‌ها و بی‌دردی‌ها

که با شأن و منزلت آدمی و انسانیت

متناسب نیست، از چشم تیزبین او پنهان

نمانده است. هم‌چنین صائب با استفاده از

آرایه‌های ادبی، به ویژه تشبیه، تمثیل و

ایهام - البته در حد اعتدال - به طنز و

انتقادات خود تأثیر بیشتری بخشیده، و آن

را تقویت کرده است.

در واقع، نقدها و انتقادات اجتماعی و

اخلاقی، با دید جامعه‌شناختی و وسعت

اندیشه صائب است؛ چنان‌که خود به این

نکته که از هزل و هجو در دیوانش اثری

نیست، اشاره می‌کند:

